

SID



سرویس های ویژه



سرویس ترجمه تخصصی



کارگاه های آموزشی



بلاگ مرکز اطلاعات علمی



سامانه ویراستاری STES



فیلم های آموزشی

کارگاه های آموزشی مرکز اطلاعات علمی



مقاله نویسی علوم انسانی



اصول تنظیم قراردادها



آموزش مهارت های کاربردی در تدوین و چاپ مقاله

اخلاق با خداوند متعال در صفوة الصفا

دکتر مهین پناهی¹

ثریا کریمی یونجالی²

چکیده

این پژوهش با شیوه‌ی تحلیل محتوایی در صدد پاسخ به این پرسش است که شیخ صفی کدام تعالیم اخلاقی را از حقوق خداوند تلقی کرده و در تعالیم اخلاقی خود سالکان راه حق را بر آن تحریض کرده است؟ شیخ صفی خُلُق با حق را تبدیل صفات ذمیمه به صفات حمیده و پیراستن درون برای تجلی و عنایت حق تعالی دانسته است. به عقیده شیخ صفی، کسی آنچنان که حق معرفت خداوندست او را نمی‌شناسد و به اندازه‌ی خود معرفت کسب می‌کند و نتیجه‌ی این معرفت، عشق و محبت است؛ مواظبت بر ذکر مداوم نیز دل را در محبت حق تعالی مستغرق می‌کند و صوفی با چشیدن می‌محبت، از عشق مجازی به عشق حقیقی می‌رسد و هجوم آتش عشق، تمام خاشاک عقلی و نفسی را می‌سوزاند. شوق، خوف و رجا و شکر از ثمرات محبت و ملکه‌های روحی محبان حق تعالی بیان شده است. همچنین وی بر ذکر محبوب (خداوند متعال) - که از دیگر آداب و احوال مهم دوستانان حق تعالی است - پافشاری کرده و در این کتاب با عنایت ویژه به ذکر و اقسام آن: «ذکر اول»، «ذکر دوم»، «ذکر سوم»، «ذکر خاص»، «ذکر ربانی» و «ذکر دل» بر این حق محبوب اصرار کرده است. شواهد موجود در صفوة الصفا حکایت از آن دارد که شیخ صفی عمل به آداب شریعت و انجام عبادات را حقوق خداوند دانسته و راه رخصت و آسان‌گیری در شریعت را برای سالک راه حق خطر خیز توصیف کرده است. شیخ صفی بر انجام همپای فرایض و نوافل تأکید می‌کرد...

کلید واژه: اخلاق با خداوند متعال، تعالیم اخلاقی، شیخ صفی، صفوة الصفا.

¹ - دانشیار دانشگاه الزهراء (س)

² - کارشناس ارشد ادبیات

1- اخلاق با خداوند متعال در صفوة الصفا

1-1- معرفت

اولین ادب در اخلاق با خداوند متعال معرفت به حق است. شناخت حق، یکی از طرق مشاهده حق تعالی به چشم دل می‌باشد چنانکه خواجه عبدالله انصاری گفته است: وصول به مرحله‌ی مشاهده به سه طریق، رسیدن از درجه‌ی علم به درجه‌ی حکمت و از درجه‌ی صبر به صفوت و نیز از درجه‌ی معرفت به حقیقت است. (انصاری، 1372: 331)

از دیدگاه شیخ صفی رهرو باید برای وصول به مقصود به ماسوی الله التفات نکند. از دیدگاه شیخ، سالک باید با چشم بسته قطع منازل کند و اگر نظر همت را به مادون الله بیالاید، از مقصد باز می‌ماند (ابن بزاز، 1376: 458) و اگر مستقیم بر طریقه‌ی الی الله در سیر باشد و از مسیر درست منحرف نشود به عنایت خداوند ملحوظ گردیده و ناگاه به مطلوب می‌رسد. (همان: 459) شیخ در پاسخ به تناقض آیه‌ی «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ» و «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ» با ادعای سالکان و رهروان واصل دربارهی وصول و رؤیت و معرفت، بصر و بصیرت را متفاوت دانسته و رؤیت خداوند را با بصر غیرممکن دانسته، ولی ادراک خداوند را با بصیرت امکانپذیر قلمداد کرده است؛ یعنی خداوند بصیرت می‌بخشد و با آن بصیرت می‌توان او را دید، وی به حدیث قدسی «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَالَ مَنْ عَادَى لِي وَلِيًّا فَقَدْ آذَنْتُهُ بِالْحَرْبِ وَمَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ وَمَا يَزَالُ عَبْدِي يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالْتَوَافُلِ حَتَّى أُحِبَّهُ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا وَرِجْلَهُ الَّذِي يَمْشِي بِهَا إِنْ سَأَلَنِي أَعْطَيْتُهُ وَكَأَنَّ اسْتَعَاذَنِي لَأُعِيدَنَّهُ» استناد می‌کند و طبق آیه‌ی «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ» یعنی «ما عرفوا الله حق معرفته» و «سبحانك ما عرفناك حق معرفتك» فرمود: کسی خداوند را آنچنان که حق معرفت اوست، نمی‌شناسد بلکه به اندازه‌ی خود معرفت کسب می‌کند. (همان: 440-441)

از دیدگاه شیخ صفی مشاهده حق تعالی از روی معرفت حق است؛ چنانکه ریب و شک از آسمان معرفت به کلی زدوده شده و پرده‌ی حجاب مرتفع شود و در نتیجه آفتاب حقیقی از برج توحید بتابد. در این صورت در شهود حق، برای صاحب مشاهده هیچ شایبه‌ی شکی نمانده و مراد او از مشاهده، حقیقت حق است. مشاهده به حسب قوت و وصال متفاوت است؛ یعنی آن کس که صافی‌تر، بصیرت‌تر، بیشتر به عقیده‌ی شیخ، اهل بهشت در لذت سکر و مشاهده و رؤیت حق تعالی و درجات متفاوتند و صاحب مشاهده نیز از روی معرفت ادراک می‌کند (همان: 521-520) و مقرب‌ی که به معرفت خداوند نایل شده است اگر گناه و ماسوی‌الله به دلش بیاورد یا خطور کند به عذاب بعد که سخت‌ترین عذابهاست، تعذیب خواهد شد. (همان: 437)

1-2- محبت و عشق

1-2-1- محبت

محبت از حقوق دیگر خداوند متعال و نتیجه‌ی معرفت است. جنید محبت را میل کردن دل معنی کرده است؛ به این صورت که دل بنده با نشاط و بی‌تکلف به سوی خداوند و آنچه متعلق به اوست، سوق پیدا کند. (مستملی بخاری، 1363: 1393) از دیدگاه محمد بن علی کتانی (وفات 322 ه. ق.)، محبت مقدم داشتن مراد و رضای دوست بر خویشتن است. (همان: 1394)

شیخ صفی معتقد است که مواظبت بر ذکر مداوم، دل را در محبت حق تعالی مستغرق می‌کند و در نهایت با چیرگی عطش وصال، طالب به اطمینان قلب می‌رسد. (ابن بزاز، 1376: 456) صوفی با چشیدن می‌محبت، از عشق مجازی به عشق حقیقی می‌رسد؛ زیرا این می‌هستی او را می‌گیرد و به هستی عشق حقیقی می‌رساند (همان: 539) و آنجا که عشق خداوند باشد محبت دیگری نمی‌گنجد و آتش عشق عقل و نفس را از بین می‌برد (همان: 549) و «شاهد معنوی مست شراب محبت الهی که عقال عقل از او دور

بود» (همان: 550) و اهل دل با وجود محبت الله، از محبت هر دو کون مستغنی هستند و هر دو جهان در نزد آنها هیچ جایگاه و مرتبه‌ای ندارد. (همان: 560)

غزالی هفت علامت برای محبت بیان کرده است که محب باید نشان آنها را در خود بگردد و طلب کند: علامت اول آنکه مرگ را ناپسند نماند؛ زیرا مرگ، لقاء الله و دیدار محبوب را در پی دارد؛ علامت دوم مقدم داشتن محبوب حق تعالی بر محبوب خویش؛ علامت سوم مداومت بر ذکر خدای تعالی؛ علامت چهارم پایبندی و تعلق خاطر به قرآن و رسول اکرم (ص) و هر چه به وی منسوب است؛ علامت پنجم اشتیاق بر خلوت و مناجات شبانه با حق تعالی؛ علامت ششم تمتع از عبادات و دشوار نشمردن آنها؛ علامت هفتم دوستداری همه‌ی بندگان مطیع و بیزاری از همه‌ی کافران و عاصیان. (غزالی، 1368: 600-603)

شیخ صفی نیز مانند غزالی علامت محبت را ترجیح محبوب خداوند بر محبوب خود و احتراز از چیزهایی که سبب دوری او از محبوب می‌شود، دانسته است و محبت پیامبر را نسبت به عایشه، علت بهتان به عایشه در یکی از جنگها بیان کرده است «پیره محمود می‌گوید از مولانا فخرالدین شنیدم که نوبتی در حضرت شیخ، قدس سره، بودیم. در خاطر من بگذشت که می‌گویند این اولیاء الله را کشف و کرامات باشد چون است که پیغمبر را، صلوات الله علیه، در غزا بهتان بر اُمّ المؤمنین عایشه [رضی الله عنها] بنهادند و پیغمبر، علیه السلام، ندانست. در حال شیخ، قدس سره، نظر با من فرمود و گفت: مولانا فخرالدین، چه فکر می‌کنی؟ پیغمبر، صلی الله علیه و سلم، عایشه را دوست می‌داشت و حق تعالی می‌خواست که پیغمبر حق تعالی در دل محبت دیگری نباشد؛ حجاب بر دل مبارک پیغمبر، صلوات الله علیه، به غیر از محبت حق تعالی چیزی دیگر نباشد.» (ابن بزاز، 1376: 704) همچنین در این کتاب ملکشوخواه در توصیف خود اینطور بیان می‌کند که طایفه‌ی صوفیه را انکار می‌کردم و هر جا از آنها کسی را می‌دیدم می‌رنجانیدم اما محبت او ایس قرنی در دل ترسیم کرده بودم. (همان: 992) که مشخص است محبت او ایس نهایت محبت هاست.

ابن بزاز در صفوة الصفا از وجود حالتی مختص سالکان سخن به میان آورده است که با وصول به آن، آتش محبت الهی تمام وجود آنها را در خود فرا می‌گیرد و معده‌ی آنها گشاده می‌شود و هرچقدر غذا تناول می‌کنند، سیر نمی‌شوند و پیر با تلقین ذکر خاص، سالک را از آن حالت خارج می‌کند. این حالت یکبار برای شیخ صفی هنگام بازگشت از نزد شیخ زاهد پیش می‌آید وی تمام گرده‌های نان را در ناو می‌خورد و در مسیر اردبیل در سیزده جای و هر جایی پنج یا شش گوسفند خورده و در خانه نیز پیش تنور می‌نشیند و هر چه نان می‌پزند، تناول می‌کند و بعد از خوردن قوچی بزرگ و غذاهایی که همسایگان و مردم دیه می‌آورند، صفت (روح) شیخ زاهد او را تلقین ذکر کرده و ساکن می‌کند. همچنین این حالت دو بار نیز برای مریدان شیخ صفی اتفاق می‌افتد که یک بار شیخ با تلقین ذکر، مرید را از آن حالت باز می‌آورد و نوبت دیگر که شیخ روز جمعه به مسجد می‌رود مریدش به خاطر آماده نبودن غذای کافی از دنیا می‌رود. ابن بزاز این حالت را اینگونه توصیف کرده است: «در حال حالتی است ارباب سلوک را که چون بدان رسند آتش محبت چنان بر وی مستولی گردد و معده‌ی وی چنان آتش گیرد که اگر اطعام مجموع روی زمین به وی دهند، بخورد و یک ذره به معده‌ی وی نرسد، بلکه در طریق محترق گردد تا به حدی که بعضی باشند که از این آتش، وجود ایشان سوخته گردد چون طعام و غذا نیابد... و چون سالک را این حالت باشد، مرشدی باید که وی را از این حالت بیرون آورد و تلقین ذکر خاص به وی کند تا از این حال بگذرد و باز آید.» (همان: 136-138)

1-2-2 - عشق

تفسیرهای شیخ از این اشعار اغلب در مورد عشق و تقابل آن با عقل است. از دیدگاه شیخ صفی عشق مانند آفتاب است؛ همچنانکه پرورش همه‌ی چیزها از جماد و نبات و حیوان از تأثیر آفتاب است، پرورش درون سالک و شوق و شور و ذوق آن نیز از تأثیر عشق است. همراهی و یگانگی عشق با دل سبب زایش حکمت، معرفت، محبت، علم، اخلاص و دیگر لطایف معانی می‌شود. (ابن

بزاز، 1376: 549) شیخ صفی شرط تحقق تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ را در گرو لیبیک گفتن به ندای عشق با درک مفهوم يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ می‌دانست، زیرا به عقیده‌ی شیخ صفی عشق، برترین توصیف حق است و آدمی به مدد عشق خود را شناخته و سرنوشت خود را می‌داند. بر همین اساس، تنها راه دستیابی سالک به اکسیر عشق، تحمل محنت و مشقت است تا طبق حدیث تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ هَمْرَنُكْ معشوق شده و از عمق وجود بگوید: «خاک ما از بوی جانان کسوت جانان گرفت» (طباطبایی مجد، 1376: 108-109) و آنجا که عشق خداوند باشد محبت دیگری جایی ندارد و با هجوم آتش عشق، عقل و نفس نمی‌تواند مقاومت کنند و تمام خاشاک عقلی و نفسی را می‌سوزاند و برای سوختگان آتش عشق، آتش دنیا و آخرت گل و ریحان می‌نماید. (ابن بزاز، 1376: 545-546) زیرا عشق حق تعالی دایمی بوده و زوالی در کار نیست و مستغرق عشق حق، پروای چیزی ندارد و تمام طاعتش خالص برای خداوند است. نیک و بد و کفر و دین و عمل و علم همه متعلق به عالم عقل‌اند و در عالم عشق یا عالم لامکان مقامات تجرید و تفرید و عشق و محبت و معرفت و فقر و توحید و مقامات دیگر وجود دارد (همان: 559) و هرچه عقل در عالم عقل، در آن تدبیر می‌کند امکان ظن و گمان دارد و هر آنچه عشق در عالم عشق مدبر آن است همه یقین است و تازمانی که دل، لذت نوشداروی عشق را بچشد به دنبال زهر بدگمانی عقل نمی‌رود. (همان: 555) زیرا انتهای عالم عقل، ابتدای عالم عشق است و عقل از عالم عشق بی‌خبر بوده و تنها می‌تواند نظاره‌گر آن عالم باشد (همان: 548) و سالک تا نرسیدن به عشق غمگین است و این جان غمگین لایق مهمانی سلطان عشق نیست و با وصول به عشق فرح در فرح می‌شود. (همان: 547) همانگونه که روشن است شیخ صفی همانند مشایخ دیگر، مسأله‌ی عشق به خدا را مطرح کرده است و هدف عارف را از پرستش خداوند، عشق خداوند بیان کرده است نه به خاطر امید بهشت و ترس از جهنم.

شیخ صفی عشق‌بازی تقلیدی را دلیلی بر عشق حقیقی دانسته است و معتقد است ذوق شُرب می‌محبت، صوفی را از عشق تقلیدی به عشق حقیقی می‌رساند. (همان: 539)

3-1- دوستداری دوستان محبوب

3-1-1- حرمت پیامبر اکرم (ص)

به عقیده‌ی عارفان دوست داشتن خداوند، دوستداری محبتش را ملزم می‌کند بویژه انبیا و به خصوص پیامبر اکرم (ص) که خداوند او را به خلق‌های ویژه متمایز کرده و صلوات بر آن پیامبر را تعلیم فرموده است. (پناهی، 1384: 84) ابن بزاز در صفوة‌الصفاء پیامبر اکرم (ص) را با القاب لطیف «صاحب وَأَمْرُ أَهْلِكَ بِالصَّلَاةِ» (ابن بزاز، 1376: 280) «صاحب لَوای» (همان: 279) «بدر آسمان اصطفا» (همان: 278) «ماه افلاک لولاک» (همان: 276) «خلاصه‌ی مدار کاف و نون» (همان: 283) «صاحب طغرای یس و طه و شهبوار سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى» (همان: 282) «بدر ظلام شرایع و اسلام» (همان: 284) «رهنمای ثقلین، امام المرسلین» (همان: 285) «دستگیر روز جزا، شفیع مُشَفَّعٌ یومِ مَجْمَع» (همان: 287) «سید رسل و رهنمای سبل» (همان: 289) «آن طلعت که روی و آبروی انبیا و رسل است» (همان: 281) «سید مکوات» (همان: 275) «حصارگشای اقلام هدایت، شاه تخت رسالت» (همان: 272) «آفتاب برج رسالت و ماهتاب اوج نبوت» (همان: 258) «صدرنشین سریر رسالت» (همان: 256) معرفی می‌کند.

شیخ صفی متابعت پیامبر (ص) را از اصول تصوف خود به شمار آورده و بر آن اصرار می‌ورزید؛ چنانکه متابعت پیامبر یکی از فصول کتاب و جزء سیرت‌های رضیه‌ی شیخ محسوب شده است. وی تعبیر نادر «مصر جامع» را برای پیامبر (ص) اطلاق کرده است؛ به این صورت که پیروان مذهب حنفی بر این اعتقاد بودند که نماز جماعت تنها در مصر جامع برگزار می‌شود و بر همین اساس برگزاری این نماز را منوط بر مصر جامع می‌دانستند، شیخ صفی تعبیر مصر جامع را وجود پیامبر (ص) و بعد از پیامبر وجود صاحب‌دل دانسته است که هر مکانی که صاحب‌دلی باشد آن مکان مصر جامع است. (ابن بزاز، 1376: 583-584)

تمام سطور کتاب گواه احترام و عزت شیخ صفی و مریدان به حرمت و عظمت پیامبر (ص) است.

1- 4- احوال و ملکه‌های روحی محبان

1- 4- 1- شوق (ثمره‌ی محبت)

از دیدگاه قشیری شوق از جای برخاستن دل به دیدار محبوب است. (قشیری، 1385: 575) ابن عطا (وفات 309 یا 311 ه. ق.) شوق را سوختن دل و پاره شدن جگر و زبانه زدن آتش در آن معنی کرده و محبت را برتر از شوق دانسته است؛ به این دلیل که شوق ثمره‌ی محبت است. (عطار، 1384: 490) نصرآبادی نیز شوق را با اشتیاق مغایر هم شمرده است به این صورت که همه‌ی مردم در مقام شوق هستند نه اشتیاق؛ زیرا شکوه اشتیاق آنچنان بنده را مدهوش می‌کند که نشانی از او نمی‌ماند. (سهروردی، 1386: 189) شوق برحسب تقسیم محبت به دو قسم است: «شوق محبان صفات به ادراک لطف و رحمت و احسان محبوب و شوق محبان ذات به لقاء و وصال و قرب محبوب» (کاشانی، 1376: 411)

شیخ صفی شوق و اضطراب را حاصل ذکر می‌داند و معتقد است اگر طالب به مواظبت ذکر مداومت ورزد از تأثیر آن دل به محبت خداوند مستغرق می‌شود و با گرم شدن دل، تشنگی وصال چیره می‌شود در این صورت دل به شوق درمی‌آید و با چشیدن ذوق وصال، اطمینان دل حاصل می‌شود. (ابن بزاز، 1376: 456)

1- 4- 2- خوف و رجا

خداوند متعال فرمودند: «وَ اَنْذِرْ بِهِ الْاَذِیْنِ یَخَافُوْنَ یَحْشَرُوا اِلٰی رَبِّهِمْ» و به وسیله‌ی آن [قرآن] کسانی را که از روزحشر و رستاخیز می‌ترسند، بیم ده! (انعام / 51) «فَلَا تَخَافُوهُمْ وَ خَافُوْنَ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِیْنَ» از آنها نترسید؛ و از من بترسید اگر ایمان دارید! (آل عمران / 175) «اَلَا اِنَّ اَوْلِیَاءَ اللّٰهِ لَا خَوْفَ عَلَیْهِمْ وَ لَا هُمْ یَحْزَنُوْنَ» آگاه باشید! (دوستان و) اولیای خدا، نه ترسی دارند و نه غمگین می‌شوند. (یونس / 62) «وَ لِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ» و برای کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو باغ بهشتی است. (الرحمن / 46) و پیامبر اکرم (ص) نیز فرمودند: رأس حکمت ترس از خداوند است. (سهروردی، 1386: 186) خوف دو قسم است: یک قسم آن ترس از معصیت و گناهان است و آن ترس صالحان می‌باشد و قسم دوم ترس از خداوند و جلال اوست و این بلند مرتبه‌تر است که نتیجه‌ی معرفت خداوند بوده و ترس موحدان و صدیقان محسوب می‌شود. (غزالی، 1377: 273)

از دیدگاه شیخ صفی، خوف به دو صورت است: یکی خوف دنیا و عقبی و دیگری خوف خداوند؛ چنانکه فرمود: سالک در مسیر سیر و سلوک در خوف و خطر دنیا و عقبی است بعد از وصول به مقصد وصال و خلاصی از مراصد شیطان، این خوف و خطر از دل او رفته و خوف و خشیت حق تعالی بر دل او غالب می‌شود و با افزونی معرفت، خوف و خشیت حق تعالی نیز افزوده می‌شود. (ابن بزاز، 1376: 435-436)

صوفیه معتقد بودند خوف از خدا باعث خوف همه چیز از او می‌شود؛ چنانکه در مصباح الهدایه نیز آمده است: که هر که از خدا بترسد همه چیز از او بترسند و خایف کسی است که جز خدا از هیچ چیز نترسد. (کاشانی، 1376: 390-389) از سهل بن عبدالله روایتی است که در بیابان با شخصی روبرو می‌شود، از او می‌ترسد آن شخص به او می‌گوید: مؤمن جز از خداوند نمی‌ترسد. (همان: 390) شیخ نیز بر این امر تأکید داشته و در تفسیر آیه‌ی «فَلَا تَخَافُوهُمْ وَ خَافُوْنَ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِیْنَ» اینگونه فرمود: هر کس از خداوند بترسد همه چیز از او می‌ترسد و اگر از خداوند خوفی به خود راه ندهد از همه چیز می‌ترسد (ابن بزاز، 1376: 460) شیخ در

تفسیر آیهی «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ» تأثیر ذکر را در دل، خوف در دل می‌داند و از دیدگاه شیخ، نتیجه خوف علم است که اگر آیه‌ای از قرآن بر او بخوانند ایمانش بر ایمان زیادت گردد. (همان: 464)

همچنین شیخ در تفسیر آیهی «وَلِيْمَنُ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ» خوف را به خوف ظاهری و باطنی تقسیم کرده و فرمود: «آن کس که از حق تعالی بترسد دو بهشت باشد؛ یعنی به ظاهر بترسد و ترک عمانهی الله عنه بکند و به باطن بترسد و اعراض از ماسوی الله بکند، او را دو بهشت باشد: یکی در عوض خوف ظاهری و آن بهشت ظاهر است که در آنجا اکل و شرب و شهوت است و یکی در عوض خوف باطنی و آن بهشت باطنی است که لذت مشاهده و وصال است.» (همان: 449)

شیخ صفی قبض و بسط و خوف و رجا را به حالت قیاسی باهم تعریف کرده است؛ وی خوف و رجا را مانند قبض و بسط تصرف حق تعالی در دل سالک دانسته است؛ البته دلی که کامل تصفیه نشده و بین حسنات و سیئات در «خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا» است، خوف و رجا در چنین دلی ظهور می‌یابد و حق تعالی با این دو صفت خوف و رجا در آن دل تصرف می‌کند. در خوف و رجا شخص به تکلف می‌تواند خود را از آن حالت بیرون بیاورد؛ اما قبض و بسط اختیاری است. (ابن بزاز، 1376: 506)

شیخ صفی مانند خواجه عبدالله انصاری و غزالی خوف و رجا را بر مثال دو بال دانسته است. همان‌طور که پرواز با یک بال ممکن نیست و با دو بال می‌توان پرواز کرد. در سیر و سلوک نیز برای سالک، خوف و رجا باید باهم باشد تا بتواند منازل و عقبه‌ها را طی کند. (همان: 506) چنانکه در صد میدان آمده است که رجا به معنای امید است و دو بال یقین خوف و رجاست و مرغ با یک پر نمی‌تواند پرواز کند و رجا مرکب خدمت و توشه اجتهاد و ساز و برگ عبادت است و ایمان همانند ترازویی است که یک کفه‌ی آن خوف و کفه‌ی دیگر آن رجا و زبانه‌ی آن دوستی است. (انصاری، 1372: 290) همان‌طور که در ابتدا ذکر شد غزالی نیز خوف و رجا را دو بال توصیف کرده است که مقربان با آنها به مقامات دیگر صعود می‌کنند و دو مرکبی که همه‌ی گردنه‌های صعب را در آخرت با آنها قطع می‌کنند. (غزالی، 1377: 245) برخلاف شیخ صفی، غزالی خوف و رجا را برای منتهیان و واصلان به حق که نگرندگان جمال حق‌اند، به شمار آورده است. (پناهی، 1378: 305)

1-4-3- شکر

غزالی شکر را مقامی بزرگ دانسته است زیرا هر کسی به کنه آن نمی‌رسد، به این سبب خداوند فرموده است: «وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِ يَالشَّكُورِ وَ لَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ.» (غزالی، 1368: 356)

از دیدگاه شیخ اگر مصیبتی به کسی برسد افزون بر صبر، همراه صبر شکر کند که آن نشانه‌ی کمال ایمان است. ایمان دو قسمت است: نصف آن صبر و نصف دیگرش شکر است و صبر کردن خالی از ثواب نیست و اگر صبر نکند و ناله کند دو مصیبت باشد و علاوه بر شکر زبانی در عمل نیز با جوارح و اعمال شکر را به جای آورد تا از جمله سابقان و صدیقان شود. (ابن بزاز، 1376: 926)

1-4-4- ذکر

خداوند فرمودند: «فَاذْكُرُونِي أَذْكَرُكُمْ» مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم. (بقره/152) ذکر بیرون آمدن از میدان غفلت به صحرای مشاهدت است. (فشیری، 1385: 348) حقیقت ذکر، فراموش کردن هر چه جز مذکور است. (مستملی بخاری، 1363: 1327) بزرگان طریقت درباره‌ی ذکر بسیار سخن گفته‌اند و همگی بر مداومت بر ذکر تأکید کرده‌اند.

ذکر ذاکران در این دوره «لا اله الا الله» بوده، چنانکه در حکایتی آمده است: «پیره اسحق گفت که نوبتی یوسف بوکا - که یکی از امرای غلیظ بود - بیامد و جمعی ذاکران را دید که حلقه زده و به ذکر مشغول، او نیز بالای سر ایشان بایستاد و یکی دو بار موافقت ایشان لا اله الا الله بگفت . . .» (ابن بزاز، 1376: 799) در جای دیگر هم آمده است که برادر یکی از توبه کاران شیخ صفی، به نام کرده احمد که شیخ او را در واقعه، تلقین ذکر داده بود، می گوید: «من به ذکر لا اله الا الله چون مشغول می شوم و شیطان قصد من می کند، آن لا اله الا الله که می گویم آتشی شعله می زند و شیطان می گریزد که اگر نمی گریختی سوخته می شدی.» (همان: 776-777) این حکایت در تأیید مطلب بالاست که به ذکر «لا اله الا الله» ذاکران شیخ صحه می گذارد. شیخ در جواب داوود نام که چرا از کلام الله فقط کلمه «لا اله الا الله» را گرفته اند؟ فرمود: «مولانا! این ذکر لا اله الا الله که جبرئیل از حضرت حق تعالی به پیغمبر، صلوات الله علیه و سلامه، آورد و از او همچنین کابراً عن کابر تا به شیخ ما و ما نیز همچنان بر بندگان حق تعالی عرضه داشتیم، اگر چنان باشد که به این کلمه اخلاص دل خود پاک کند، به تربیت استاد و روشنی ایمانش میسر شود و زبانش روانه گردد به ذکر خدا تعالی. به وقت آخر زبانش گویای ذکر خدا باشد.» (همان: 694)

در باب اهمیت ذکر این نکته بس است که توبه و ذکر با هم است و در مواقعی که توبه گرفته می شود، ذکر نیز همراه آن سته می شود و بعد از توبه، «لا اله الا الله» را با استناد به حدیث قدسی «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي آمِنَ مِنْ عَذَابِي»، حصن حصینی می داند که در پناه آن اشتغال به ذکر دائمی، طالب را از شر شیطان خلاص می گرداند (همان: 580) ستون خلوت نشینی نیز ذکر است و در خلوت ها به غیر از اوراد و اذکار به چیز دیگر مشغول نمی شدند. (همان: 805) مداومت بر ذکر همراه با توبه به اخلاص و عمل صالح و ریاضت، صفات ذمیمه را به صفات حمیده تبدیل می گرداند. (همان: 468) و «لا اله الا الله» کلمه طیه ای است که از دوام او زمین دل، نرم و قابل گردد، بیخ به زمین فرو برد و بیخ نفس نرم کند. (همان: 448) از دیدگاه شیخ، ذکر «لا اله الا الله»، «مَكْنَسَةُ الزَّيْغِ وَالْكَفْرِ» است که طریقت را از هر غباری دور و صاف می کند و از تداوم این ذکر که کلمه نفی و اثبات است آتش اثبات بر خاشاک نفی چیره می گردد و می سوزاند. (ابن بزاز، 1376: 566) و «لا اله الا الله» را پادشاه عادل می دانست که دل را از تسلط نفس بازمی دارد؛ چنانکه در حکایتی با تمثیلی اینگونه بیان کرده است «خواجه عبدالملک سراوی گفت: شیخ، قدس سره، در مثل فرمود که اگر چنانک کافری، علوی دختری را به غارت برد و با او نزدیکی کرد، فرزندی که در وجود آمد حرامزاده باشد و اگر پادشاه عادل که بر این گبر حاکم است و آن علوی دختر را از دست آن گبر خلاص داد و به علوی پسری نکاح کرد که کفوست، فرزندی که از ایشان متولد شود، حلال زاده باشد. اکنون آن گبر نفس اماره است و علوی دختر دل است که به غارت برده است و در او متصرف شده و هر چه از ایشان در وجود آید، صفات ذمیمه است؛ چون بخل، حسد، ریا و امثال آن و پادشاه عادل کلمه «لا اله الا الله» است که الذکر منشور الولایه و چون پادشاه عادل دل را از تسلط نفس اماره باز پس ستاند و جای دیگر که آن جا کفایت حاصل باشد در نکاح آورد، هر چه از ایشان در وجود آید همه حلال زاده باشد که خصال حمیده است.» (همان: 584) ابوعلی نیز ذکر را منشور ولایت دانسته است؛ به این صورت که هر کس را توفیق ذکر دادند، منشور ولایت دادند و اگر ذکر را از کسی باز پس گرفتند او را از ولایت معزول کرده اند. (قشیری، 1385: 347)

شیخ فرمود «همه ذکر قطع و رفع حجاب نکند الا به تلقین صاحب دل» (ابن بزاز، 1376: 594) و ذکر به تلقین شیخ، سلاح دفع شیطان و نفس و هواهای نفسانی است و بدون تلقین مؤثر واقع نمی شود. (همان: 164-165)

مشایخ، طالبان را به دو صورت ذکر خفی یا ذکر جلی تلقین ذکر می دادند. شیخ صفی نیز برای مرید مبتدی ذکر جلی را مناسب می دانست «مرید مبتدی را ذکر به جهر اولی تر؛ از برای آنک در جهر مجاهدت بیشتر است . . . و دیگر آنک ذکر به جهر از اعمال ظاهر است و اعمال ظاهر به جسم تعلق دارد، چنانک اولاً اثر و عمل در جلود می کند، آنگاه در قلوب، ثُمَّ تَلِينُ جُلُودَهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ اَعْمَالِ جَوَارِحِ بَايِدُ كِهْ بِهْ جِهْرٍ وَ ظَاهِرٍ بَاشِدْ. بعد از آن ذکر خفیه از معدن دل به تربیت حاصل شود . . . همچنین با

نفس و شیطان که اعداء عدو است چون محاربه می کنند ضرب قوی تر و محکم تر اولی؛ چه، اگر ضرب آهسته باشد نفس مطیع نشود، بلکه چون تو با او محابا کنی او با تو محابا نکند. پس به جهر اولی تر باشد، تا چون به ذکر خفیه رسد که ذکر بی اختیار است، آن گه دل به ذکر خفیه مشغول گردد و جمع میان جهر اول و خفیه آخر کرده باشد. (ابن بزاز، 1376: 488-489) چنانکه زمانی که یکی در خلوت آهسته ذکر می گفت شیخ زاهد به شیخ صفی می گوید این شخص که آهسته ذکر می گوید کی به منزل و مقصود می رسد؟ و او را به مقصود می رساند. (همان: 237) در حکایتی هم دانشمندی از شیخ در مورد علت ذکر به جهر گفتن شیخ را سؤال می کند که شیخ جوابی نمی دهد. (همان: 725)

گذشته از « ذکر اول » و « ذکر دوم » از « ذکر سوم » و « ذکر خاص » و « ذکر ربانی » و « ذکر دل » نیز سخن به میان آمده است « شمس الدین حسین نامی بود از نوادگان دختری شیخ زاهد، قدس روحه که مجاور و حارس حظیره ی متبرکه بود و مردی بود کار کرده و رنج برده و ذکر سیم کردی... » (همان: 251) همچنین زمانی که ارباب سلوک را آتش محبت الهی چیره می شد و از خوردن سیر نمی گشتند مرشد تلقین ذکر خاص به سالک می کرد تا از این حال باز آید. (همان: 136-138) در حکایتی درباره ی ذکر ربانی و ذکر دل اینگونه آمده است: روز عید قربان شیخ به ازدحام و غلبه ی مردم نظر کرده و از سر ذوق دست می افشاند، سپس فرمود: « در آن ذوقم که مجموع مریدان غلبه ای که دارم چهار دانگ و دو دانگ شده اند و گنگ شده، یعنی ذکر ربانی به ذکر دل مبدل شده و زبان خاموش و دل گویا شده اند. » (همان: 1105-1106) در رساله ی قشیریه نیز ذکر را به دو گونه ذکر زبان و ذکر دل دانسته اند و ذکر کامل، ذاکر بودن بنده به دل و زبان است. (قشیری، 1385: 347) وزیر غیاث الدین از شیخ صفی درباره ذکر چهار ضربی عده ای که از یک طرف کلمه ی نفی و از طرف دیگر کلمه ی اثبات گفته و در میان دل تمام می کنند، سؤال می کند و شیخ می فرماید: « کلمه ی لا اله الا الله کلمه ی اخلاص است، به اخلاص باید گفتن. او خود [تیر تست که مقام و] مقصد خود داند و کار خود کند. » (ابن بزاز، 1376: 488-489)

ذکر تبدیل نیز می شده است و زمانی که تبدیل ذکر می شد، شیخ اجازه می داد که دیگر ذکر نگویند؛ چنانکه مولانا سراج الدین را تبدیل ذکر شده بود و موقع جنبانیدن گهواره دو بار « لا اله الا الله » گفته بود، شیخ به او گفت چرا باز ذکر گفتی؟ و مولانا در پای شیخ افتاد. (همان: 672-673) در جای دیگر نیز برادرزاده عزالدین یوسف اندارودی تبدیل ذکرش شده و شیخ به وی تلقین ذکر دوم داده است. (ابن بزاز، 1376: 400) همچنین شیخ به افراهام نام (قسیس نصاری) بعد از تلقین کلمه ی شهادت، تلقین ذکر می کند و بعد از شش روز به سبب تبدیل دوباره ی ذکر، شیخ به او تلقین ذکر دوم می کند. (همان: 259-268)

اینگونه برمی آید که عنایت و نظر لطف آمیز شیخ نیز سبب تبدیل ذکر می شده است؛ زمانی که شیخ صفی از سلطانیه می آمده است مردم او را نزدیک پل پرده لیز فرود می آورند شیخ صفی نیز به هفتاد نفر از زن و مرد که برای او طعام آورده بودند، نظری می اندازد و به یکبار همگی را تبدیل ذکر شده و ذکرشان می گردد. (همان: 351) در حکایتی دیگر شیخ زاهد خفته ای را در راه می بیند و انگشت ابهام پای خود را بر دل او می گذارد و دلش به اضطراب می آید و در حال بیدار می شود و ذکرش تبدیل شده و دلش زنده می شود. (همان: 223)

شیخ صفی و مریدان معتقد بودند اگر تلقین ذکر تجدید شود، بهتر است؛ چنانکه در حکایتی « قاضی ضیاء الدین به مولانا بهاء الدین یعقوب گفت: مولانا بیا از شیخ، تلقین ذکر بستان. مولانا یعقوب گفت: از شیخ زاهد، قدس الله روحه، تلقین ذکر دارم، احتیاج نیست. گفتند: چه باشد شمشیر تیز کند شده را باز تیز کرده و جلا داده باشی؟ » ولی چون بهاء الدین تن در نمی دهد شیخ به او می گوید ادعا می کنی باز سپید پادشاه داری ولی آن چیزی که تو داری کنگر است نه باز سپید. (همان: 577)

شیخ، مخالفان ذکر را صاحبان اغراض نفسانی می‌داند و می‌گوید: «آن کسان که به علت نفس معلول باشند منع ذکر می‌کنند، از برای آنکه ذکر را نوریست که چون در میان آید مجموع علت صاحب نفس پیدا شود. پس منع ذکر از این سبب می‌کنند تا در ظلمات نفسانی علتهای ایشان پوشیده ماند و پیدا نشود و فضیحت نیابد.» (همان: 573) شیخ در جایی که جمعی از طلبه، مولانا محیی‌الدین را از ذکر گفتن منع می‌کردند، گفت: «تشویش مکن که هر که تو را منع می‌کند از ذکر خدای تعالی گفتن، او را پاره پاره بکنم.» (همان: 386-387) از دیدگاه شیخ، چون شحتهی ذکر در دل بیاید نفس و صفات نفسانی را از آن برمی‌کند. وی ذکر را پیشرو معرفت می‌داند که شهرستان دل را برای پادشاه معرفت با جاروب نفی ماسوی الله از پلیدی‌های نفس پرداخته و پاک می‌گرداند. (همان: 467) همانگونه که در نفس نیز اشاره شد شیخ ذکر را مانند شمشیری می‌داند که با تلقین به دست ذاکران داده و آنها آن را در حلقه‌ی ذکر بر گردن نفس می‌زنند (ابن بزاز، 1376: 572) ابوالقاسم قشیری نیز ذکر دل را شمشیر مریدان برای جنگ با دشمنان و آفات دانسته است که بنده با مداومت بر ذکر به خداوند می‌رسد. (قشیری، 1385: 347-348) از دیدگاه شیخ صفی نیز کسی که به کرات به ذکر مشغول شود نور ذکر به هنگام نهادن در گور، هوام و حشرات قرین گور را می‌سوزاند و گزندگی به او نمی‌رسد (ابن بزاز، 1376: 580) و گفتن هفت مرتبه ذکر «لا اله الا الله»، بعد از توبه باعث گشایش احوال و مشاهده وقایع می‌شود. (همان: 848)

شیخ به کرات به مواظبت بر ذکر تأکید می‌کرد و از ذکر زبانی بازمی‌داشت و همانطور که بیان شد اهل ذکر را از اهل معرفت متمایز می‌کرد. در حکایتی شیخ صفی به بهاء‌الدین گازر نظر لطف آمیز کرده و چون نزد شیخ می‌آید به شیخ می‌گوید: «شیخ! از هر مویی که بر من است تسبیحی و ذکری می‌شنوم و شیخ فرمود: به کار باش تا چنان شوی که از این چوب خشک نیز بشنوی و اشارت به سقف خانه کرد و چوب ذکر می‌کرد و بهاء‌الدین می‌شنید.» (همان: 347-348) وی در تفسیر آیه‌ی «الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» فرمود: «اطمینان دل به ذکر است، اما نه به مجرد گفتن، بلکه به مواظبت بر آن نمودن تا به مذکور رسد... و چون به مواظبت بر ذکر مشغول شود و دل را به محبت حق تعالی گرم گرداند، تشنگی وصال بر وی غالب شود و در شوق و اضطراب درآید و تا چندانک او را وصول حاصل نشود و ذوق وصال نبخشد، اطمینان حاصل نشود.» (همان: 456) همچنین در تفسیر آیه‌ی «فَاسْتَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» فرمود: «اهل ذکر اهل لا اله الا الله اند، اما نه به گفتن مجرد، لیکن اهل معرفت به لا اله الا الله، یعنی آن کسان که عارف باشند به لا اله الا الله، از گویندگان لا اله الا الله طایفه دیگراند... ایشان را دست به خزانه الهی رسیده باشد.» (همان: 441-442) از دیدگاه شیخ کسانی که بسیار تلقین ذکر می‌گیرند و کار نمی‌کنند، همانند کهریزکنی‌اند که کلنگ بسیار خریده ولی از کلنگ‌ها در کارش استفاده نمی‌کند و به کارش نمی‌آیند تا با آن‌ها آب از چشمه استخراج کند «پس کسی که تلقین گرفت باید که به کلنگ لا اله الا الله چندان کار کند و چندان بگوید که چشمه‌ی حکمت از دل روان گردد.» (همان: 582) همچنین در تفسیر آیه‌ی «الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَ قُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» ذکر را فاضلتر از فکر می‌داند به خاطر آنکه بصیرت دل را می‌افزاید و ذکر اشتغال به الله و فکر اشتغال به غیر الله است. (ابن بزاز، 1376: 446-447) چنانکه ابوالقاسم قشیری نیز ذکر را تمامتر و کاملتر از فکر دانسته است به این سبب که در ذکر خداوند را توصیف کرده و می‌ستایند. (قشیری، 1380: 350)

همانطور که شیخ صفی، ذکر و «لا اله الا الله» را به شحنه و جاروب و شمشیر همانند کرده است. پیران طریقت این تشبیهات را درباره‌ی «لا اله الا الله» به کار برده‌اند چنانکه گویی اصطلاح مشترک همه‌ی مشایخ بوده است. چنانکه سمعانی گفته است «لا اله شحنه‌ای است از نفی قهر که بر مرکب هیبت نشسته، در دست وی تیغی از غیرت ربانی، تا هر کجا غیری است به تیغ غیرت سرش برگیرد تا سلطان الا الله در چهار بالش ملک دل بنشیند... چون سلطان عزت الا الله به سینه‌ای نزول خواهد کرد، فراش لا اله الا الله از پیش بیاید و ساحت سینه را به جاروب تجرید و تفرید بروید و خس و خاشاک بشریت و آدمیت و شیطانیت و انسانیت را نیست

کند و آب رضا بزند و فرش رضا بگستراند و عود صفا بر مجمر رضا پرسوزد و چهار بالش سعادت و تخت سیادت بنهد تا چون سلطان الا الله در رسد در مهد عهد بر سریر سر تکیه زند . . . این لا داری است بر سر چهار سوی ارادت جباری زده، و سیاف مشیت را نصب کرده تا اگر عقل بوالفضول پای به اندازه گلیم فرو نکند - چنانکه گفته‌اند که مُدَّ رَجْلَيْكَ وَ عَلِيَّ قَدْرِ الْكِسَا - به دست قهر از در لاش در آویزد . . .» (سمعانی، 1384: 7-8)

حلقه‌های ذکر زمان‌های خاصی داشته است. «چون ذاکران به وقت وظیفه‌ی ذکر به ذکر مشغول شدند» (ابن بزاز، 1376: 267) از وظیفه‌ی ذکر شب هنگام سخن رفته است که ذاکران ذکر آغاز می‌کردند. (همان: 1062) بعد از وفات شیخ نیز، ذکر وظیفه‌ی مستمر داشته است که جمعی از ذاکران هر صبح تا اشراق در حظیره ذکر می‌گفتند. (همان: 989) در وقت غروب نیز یکی از طالبان به مولانا تاج الدین محمد شاه مراغی که بر در زاویه ایستاده بود، می‌گوید: چرا به ذکر مشغول نمی‌شوی؟ (همان: 675) به نظر می‌رسد وقت غروب نیز حلقه‌های ذکر داشتند. همچنین به تشکیل حلقه‌های ذکر در شب جمعه اشاره شده است: «عموزاده‌ی من، پیره عثمان، در حلقه‌ی ذکر شب جمعه نشسته بود . . .» (همان: 1015) در نهایت شیخ در تحقیق این بیت خاقانی گفته است:

از سیم صبح و شام همه به زر سیم شام و صبح سلطان چرخ را به غلامی خریده‌ایم

«مراد وقت سپیده‌ی صبح و شام است که به ذکر **وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلاً** مشغول شوند، یعنی که چون صباح و مسای روزی به ذکر مشغول شده باشد، آن روز را ملک خود ساخته باشند و به سبب مواظبت بر این ذکر بام و شام نوری در دل و اندرون وی پیدا گردد که آفتاب سلطان چرخ - که تیر اعظم است - در جنب آن ناچیز و بنده نماید، از برای آنکه نور آفتاب از نور عرش مقبوس است و نور عرش از نور الهی و دل اقتباس نور از نور الهی می‌کند و نور عرش در جنب نور دل ناچیز نماید.» (ابن بزاز، 1376: 566-567) اینگونه برمی‌آید که شیخ صفی هنگام سپیده‌ی صبح و شام را بهترین اوقات برای ذکر گویی می‌دانسته است. قشیری گفته است: از ویژگی‌های ذکر محدود نبودن آن به زمان خاصی است، به این دلیل که بنده مأمور به ذکر خداوند است و ذکر را شریفترین عبادات دانسته است و با استناد به آیه‌ی **«الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ»** در جایی که ذکر زبانی روا نباشد ذکر دل در هر صورتی واجب است. (قشیری، 1385: 349) لازم به ذکر است در اینجا تناقضی بین رساله‌ی قشیری و صفوة‌الصفاء وجود ندارد. در صفوة‌الصفاء حلقه‌های ذکر زمان‌های خاصی داشتند ولی ذکر گویی محدود به زمان نبوده است و طالبان هنگام کار نیز به ذکر مشغول بودند.

ذکر آنچنان تأثیر و گیرایی داشته است که باری شتری از صدای ذکر، بند خود را پاره کرده و بیرون حلقه‌ی ذکر نشست و در میان حلقه‌ی ذکر گردن دراز کرده و با استماع ذکر، اشک می‌ریخت. (ابن بزاز، 1376: 1062) همچنین در دیه نئی خلخال در خانه‌ی جبرئیل، ماکیانی که در آن خانه بر سر تخم نشسته بودند بر اثر استماع ذکر ذاکران به سماع می‌پردازند و شیخ تأثیر ذکر را بیشتر از این می‌داند و می‌گوید: «ذکر از این بسیار کند» (همان: 617-618) جماعت ذاکران در خانه‌ی جبرئیل نیز به ذکر مشغول بودند. از این حکایت برمی‌آید حلقه‌های ذکر محدود به مکان خاصی نبوده است. گاهی مریدان هنگامی که مشغول کار بودند نیز ذکر می‌گفتند. (همان: 389) همچنین در صفوة‌الصفاء از احیای شب و ذکر گویی پیره محمد دباغ بر شادروان طاق مسجد جامع که همانند شرفه و بلند ساخته شده بوده، حکایتی بیان شده است. (همان: 607-608) نکته‌ی قابل توجه اینکه بعضی از طالبان صدای خوب و گیرایی داشتند که در ذکر گویی باعث پیدا شدن ذوق می‌شد؛ چنانکه وقتی پیره عزالدین دلیل خوش نگفتن ذکر را از یاران خود می‌پرسد، می‌گویند پی ره بهاء‌الدین این جا نیست به این خاطر کسی نیست، ذکر خوش بگوید. (ابن بزاز، 1376: 1149-1151) همچنین شیخ معتقد است آن شخصی که از روی اعتقاد و ارادت به نزد شیخ نیاید اگر ذکر بگویند تأثیر حرارت و ذوق ذکر سبب دواندن ارادت و توفیق آن شخص می‌شود. (همان: 876) چنانکه امیر علی پادشاه با مشاهده مداومت بر ذکر ذاکران گرمود به این

طایفه معتقد شده و بعد از رسیدن به حضرت شیخ، توبه و تلقین می‌ستاند. (همان: 405) ملاحظه می‌شود در هر شهری طالبان آن شهر حلقه‌های ذکر خاصی داشتند چنانکه در جای دیگر هم آمده است که در دیه کزره در حضور شیخ بودیم که ذاکران به ذکر مشغول بودند. (همان: 865)

1- 5- تقید به شریعت و انجام عبادات

به عقیده‌ی صوفیه انجام عبادات و عمل به آداب شریعت، که شامل عمل به واجبات الهی مانند نماز، روزه، زکات، قرآن و امثال اینها از حقوق خداوند تلقی می‌شود و سالک با افعال خویش در مراعات این آداب و پایبندی به حوزه اخلاق و نهادینه کردن صفات نیک اخلاقی با ورود به مرحله سیر و سلوک معنوی و پیمودن مراحل مقامات معنوی به ادای حقوق جانان خود می‌پردازد.

شیخ زاهد و شیخ صفی به رعایت آداب و سنت شریعت پایبند بوده و به انجام همه آداب شرعی تأکید داشتند و تمام احکام شرعی را رعایت می‌کردند چنانکه ابن بزاز از قول شیخ صفی می‌گوید: «راه رخصت و سهولت بر خود و مریدان بسته و منسد می‌گردانید که رخصت میدان نفس را فراخ می‌کند و به رخصت میل نمی‌کرد و به دقایق اقاویل و وجوه در مذاهب کار می‌کرد.» (ابن بزاز، 1376: 886) و در تفسیر آیه‌ی «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهَا ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ» فرمود «رخصت جستن در امور دین و در پی متشابه رفتن از زیغ دل است و میدان نفس فراخ گردانیدن. سالک میدان بر نفس تنگ گرداند که اگر نگرداند فتنه جوی باشد و دیگران را در فتنه اندازد، و تأویل طلب بود و حال آنکه تأویل آن نداند مگر حق تعالی...» (همان: 459)

زمانی که معترضان بر احوال و حالات شیخ صفی، شش ماه مترصد افعال و اقوال شیخ و مریدان او می‌نشینند، آنها را بر نهج سنت و شریعت می‌بینند که همه عمر به مجاهدت و ریاضت و ذکر مداوم و احیای شبها مشغولند (همان: 883-884) وی هر آنچه در مذهب حرام است آن را حرام دانسته و از آن دوری کرده و می‌فرمود: «هر مردی که او را به قوت تمام محافظت شریعت نباشد همچنان باشد که میوه‌ای که آن را پوست نباشد بی‌صوان باشد و محفوظ نباشد... و هر که شریعتش باشد طریقتش باشد و هر که طریقتش باشد حقیقتش باشد و هر که شریعتش نباشد نه طریقتش باشد و نه حقیقتش باشد و فرمود که هیچ مشایخ خلاف شریعت نگفته است.» (همان: 887)

در صفوةالصفاء از تعذیب شخصی در خواب سخن رفته است که وقتی علت عذاب وی را از شیخ زاهد سوال می‌کنند دلیلش را خوار داشتن شرع بیان می‌کند. این چنین که مولانا صاین الدین در خواب می‌بیند «برکه‌ی حمام قاضی - [که مستنفع آب حمام است] - مالامال است از آتش و فرشتگان عذاب، یکی را موی گرفته‌اند و در آتش فرو می‌برند؛ چنانکه آتش از سرش می‌گذرد و در آتش غرق می‌شود، باز بالا می‌کشند تا زیر پایش می‌ماند، دیگر بارش فرو می‌برند تا همچنان در آتش منغمس می‌شود، الی ما نهایی وی را بدینگونه تعذیب می‌کنند.» (ابن بزاز، 1376: 824-825) پیره عوض پیشکینی گفت: در اوایل حال از جماعت منسوب به ارادت و مریدی شیخ می‌شنیدم که می‌گفتند «که به یک دست شیخ ما بهشت است و به دست دیگر دوزخ است... این سخن در واقع راست و مأمول است که چون بر متابعت ارشاد حق آوردند به بهشت رسند و اگر برخلاف روند به ضد آن باشد.» (همان: 792)

شیخ رعایت ظاهر شریعت را نیز واجب می‌دانست؛ شبی علی کوچک سفریچی اردبیلی پیامبراکرم (ص) را در خواب می‌بیند و پیامبر (ص) سخنانی بیان فرموده، از او می‌خواهد به شیخ صفی برساند ولی علی چون می‌دانست شیخ را به شرح تمام معلوم است، به شیخ نگفت. شیخ صفی او را خواند و خواست که آن واقعه را باز گو کند. وقتی از شیخ صفی با وجود فراست و اشراف بر واقعه‌ی

او، دلیل بازگو کردن آن را سؤال می‌کند، شیخ می‌گوید: رعایت ظاهر شریعت واجب است. (همان: 277) روزی که شیخ برای گذاردن نماز جمعه به مسجد جامع می‌رفت، شخصی صاحب قدم به شیخ گفت: چه نیازی به این مسجد رفتن؟ بیا به کعبه رویم و نماز جمعه را آنجا به جای آوریم و شیخ از سر غیرت گفت: «هرکس که قدم از دایره شریعت بیرون نهد قدمش قلم کند.» (همان: 417)

اشراف شیخ به احکام شرع به حدی بود که اگر فردی بر شیخ خرده می‌گرفت بلافاصله جواب آن شخص را با جزئیات بیان می‌کرد. «ناصر سلاخی اردبیلی گفت نوبتی جنازه‌ای از دروازه‌ی نوشهر اردبیل بیرون می‌آوردند و نزدیک مزار پیر گنجه بکول - که یکی از مزارات [اردبیل است] - شیخ، قدس سره، بر استری نشسته بود به انتظار جنازه استاده تا نماز گذارد. من با اخی جلال سلاخی اردبیلی به مسازّه گفتم که شیخ بر استر نشسته است و عرق استر به جامه رسد، نماز در آن چون توان گزاردن؟ چون به حضور شیخ رفتیم، فرمود با ما که عرق استر و دراز گوش و آب دهان ایشان مادام که زنده‌اند پاک است.» (ابن بزاز، 1376: 715-716)

1-5-1- نماز

شیخ زاهد و شیخ صفی اهمیت خاصی به وقت نماز داده و در سفر و حضر نماز اول وقت ادا می‌کردند. چنانکه روزی شیخ زاهد سوار بر اسب و شیخ صفی و خواجه افضل کنار او در بیشه‌ی گیلان می‌رفتند، چون وقت نماز رسید، شیخ زاهد به شیخ صفی گفت: اسب من را نگه دار تا نماز بگزارم. شیخ صفی نیز اسب را به خواجه افضل سپرده و به شیخ زاهد اقتدا می‌کند و خواجه افضل نیز می‌گوید: من هم وضو دارم اقتدا کنم. وی اسب را به درختی می‌بندد و دزدی اسب را می‌دزدد. بعد از اتمام نماز، شیخ زاهد به خواجه افضل می‌گوید: اسب را دزدیدند ولی تو نماز را قطع نکردی؟ و خواجه افضل را مورد تحسین قرار داده و لقب خواجه به او می‌دهد. (همان: 1140-1141) همچنین زمانی که یکی از طالبان وقت نماز گذشت و نماز نگزارد ناگاه شیخ را دید که آمده و عصایی به او کشید و گفت: «بالا به گور! وقت نماز درگذشت؟» (همان: 861)

در صفة الصفا نه تنها بر پافشاری صوفیه بر فرایض تأکید می‌شود بلکه شواهدی بر گزاردن نوافل و پافشاری بر آن است. شیخ صفی به پیره عزالدین گفته است «عزالدین مخلصان را به نافلة بگیرند فخاصه به آداب و یا مستحبات و یا مسنونات.» (همان: 691) شیخ صفی تسبیحات مسنونه (شرعی) را بعد از نمازهای فریضه نگفته و بعد از نماز وتر می‌گفت. وی دلیل این عمل را اینگونه بیان کرده است: «از برای آنک فرشتگان منتظر می‌باشند که فرض و سنت به حضرت می‌برند ایشان را به راه می‌کنند. بعد از آن به تسبیح مشغول می‌شوند» (همان: 676)

در صفة الصفا از نمازهایی سخن رفته است که بعضی از آنها ویژه‌ی اهل سنت است: مانند نماز تراویح

نماز تراویح¹ «به وقت افطار که روزه گشادی شربتی بخوردی... بعد از نماز تراویح قطعاً مجال نمی‌دادی که طعام دیگر در پیش وی آرند» (ابن بزاز، 1376: 892)

در این کتاب از نمازهای دیگری نیز سخن گفته شده است:

¹ - نماز تراویح: ج ترویج، بیست رکعت نماز نافله‌ای که در شبهای ماه رمضان گزارند. ترویج به این سبب می‌گویند که بعد از هر چهار رکعت خود را راحت و آرام می‌دهند. رک. لغت‌نامه‌ی دهخدا: (تراویح)

نماز برات « شیخ را قدس سره در واقعه دید و فرمود که حجاب تو از آن است که نماز برات صد رکعت نگذاردی. برو و نماز را قضا کن تا آن حجاب از راه برخیزد.» (همان: 691)

نماز استخاره¹ « مولانا شمس الدین سه نوبت به سنت نماز استخاره و دعای آن قیام نمود.» (همان: 810)

نماز سنه الوضو « باری وضو بساختم چیزی می خواستم که دو رکعت نماز سنه الوضو گزارم.» (همان: 626)

نماز چاشت « روایت است که روزی مریدی از شیخ قدس سره سؤال کرد که نقلی دیده‌ام که دو رکعت نماز چاشت که بنده بگذارد در حضرت عزت به عبادت سی ساله بنویسند.» (همان: 586)

نماز میت « مرا برادری بود توبه کار عفان نام به موقان. شیخ، قدس سره، برخاست و فرمود که نماز بگذارید بر برادر شروانشاه، پیره عفان، که از دنیا در گذشت. آن تاریخ به یاد داشتم چون به موقان آمدم برادرم در همان روز از دنیا در گذشته بود.» (همان: 770)

نماز صلوة الاشراق « نوبتی که شیخ قدس سره به سلطانیه می رفت . . . به وقت صلوة الاشراق به کنار آبی رفت و صلوة الاشراق بگذارد.» (همان: 639-640؛ همان: 326)

نماز شب: زمانی که شیخ صفی با وجود خستگی جسمانی بسیار نماز می گزارد، فرخ قوال در دل می گوید: چرا شیخ با وجود خستگی بسیار نماز شب می خواند. شیخ بعد سلام نماز به او می گوید: « فرخ چه فکر می کنی؟ بزرگان دین در شب نماز گزارده‌اند، عَلَیْكُمْ بِقِیَامِ اللَّیْلِ فَإِنَّهُ دَابُّ الصَّالِحِينَ. ما نیز موافقت ایشان می کنیم.» (همان: 665)

نماز خفتن و نماز شب « مولانا تاج الدین محمد شاه، زیدت بر کتفه، گفت: شبی نماز خفتن در خدمت شیخ، قدس سره، بگذاردم و شیخ، قدس سره، تسبیحات مسنونه بعد از آن فرض نگفت. بعد از سنت وتر گفتم.» (همان: 675)

نماز غایب « در خدمت شیخ بودیم جماعت را فرمود: نماز غایب بگذاریم بر حاجی محمد شیرگیرانی که وی نمانده است. آن روز را تفحص کردیم که شیخ، قدس سره، بر پدرم نماز گذارد. آن روز بود که او به رحمت رسیده بود.» (ابن بزاز، 1376: 765)

یکی اعتقادات رایج میان صوفیه در این دوره، تناول نکردن غذا بعد از نماز تراویح و بین نماز عصر و نماز شام بود؛ چنانکه روزی پیره بهاءالدین صابون فروش و پیره احمد بعد از نماز عصر کمی قصب² می خوردند و چون به زاویه می روند، شیخ صفی به آنان می گوید: هر طالبی که بین نماز عصر تا نماز شام چیزی بخورد، نقطه‌ی سیاهی در دل او پیدا می شود. (همان: 688) همچنین شیخ صفی بعد از نماز تراویح نیز چیزی تناول نمی کرد. (همان: 892)

¹ - نماز استخاره: نماز استخاره، دو رکعت نماز به نیت استخاره است. در حدیثی آمده است که آنچه از قرآن میسر شود، بخواند و در بعضی روایات تخصیص سوره‌های قُلْ یا اَیُّهَا الْکَافِرُونَ و قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ ذکر شده است. ر.ک. لغت‌نامه‌ی دهخدا (صلوة استخاره)

² - قصب: نی «رازی گوید مثبت او بلاد هند بود و آنچه لون او یا قوتی باشد و بندهای به یکدیگر نزدیک بود و چون جرم او شکسته شود تو تو از یکدیگر جدا نشود و جرم او رنگین بود و لون او به سفیدی مایل بود و آنچه در میان او بود به نسج عنکبوت ماند و در طعم او اندک سری باشد و چون بخابند آب دهن نشف کند نیکو باشد و در او قوه قبض بود و لون آن میان زرد و سفید بود و . . .» ر.ک. لغت‌نامه‌ی دهخدا: (قصب)

1- 5- 2- عظیم داشتن کلام محبوب

شیخ از قرآن به شاهنامه تعبیر کرده (همان: 795) و آن را بسیار ارج می‌نهاد. وی هر روز قرآن را تلاوت می‌کرد و هنگام برداشتن و نهادن در صندوق صلوات فرستاده و بر سر می‌نهاد و می‌بوسید، و هرگاه یکی از ملازمان شیخ، بدون اطلاع، مصحف به دست از در وارد شده و می‌نشست، شیخ عصبانی می‌شد که چرا صلوات نفرستادی تا ما برخیزیم. (همان: 909) حتی استماع و تلاوت آن را در صورت ناپاکی ناروا می‌دانست. زمانی که پیره نام اردبیلی در حالت ناپاکی، در حضرت شیخ استماع قرآن می‌کرد، شیخ صفی به هیبت روی به او کرد و گفت: گیرم که قرآن نمی‌خوانی، آن را نمی‌شنوی؟ (همان: 712) و هنگامی که حافظ احمدشاه نام و توکلی نام در حالت مستی قرآن می‌خواندند و حاضران تحسین می‌کردند که خوش و حزین می‌خوانند، شیخ از فراست فرمود: «چه خوش می‌خوانند! بر قرآن خمر می‌ریزند و خمر خورده‌اند و قرآن ایشان را لعنت می‌کند، رَبُّ تَالِي الْقُرْآنِ يَلْعَنُهُ... برو که خوار باشید چنانکه به قرآن خواری می‌کنید.» (همان: 367-368) شیخ صفی در حق کسانی که قرآن را وسیله‌ی دنیوی کرده و توری برای صید دنیا می‌سازند، اینگونه فرمود: «که آن بهتر که شخص دنیا به زمر و طنبور به دست آرد از آنک که قرآن به دست آرد... طنبور زیر پای نهادن در طلب نان اولی‌تر از مصحف و قرآن، وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا.» (همان: 571-572) و عقیده داشت که «قرآن از آن جا که منزل شده است، راست منزل شده است تا ما کثری خود به قرآن راست کنیم. قرآن کیمیاست و ما مس. افعال و اقوال خود را به قرآن راست و سره گردانیم، تا چون قرآن نقاب از روی براندازد و مس به کیمیا رسد، زر خالص گردد.» (ابن بزاز، 1376: 575) از فحوای حکایات برمی‌آید قرآن ملازم همیشگی شیخ و مریدانش بوده است چنانکه چون اصحاب جمع می‌شدند شیخ به آنها می‌گفت کلام الله بیاورید تا ختم کنیم. (همان: 712) در خلوت نیز هنگامی که ذکر نمی‌گفتند، قرآن تلاوت می‌شد. (همان: 795) همچنین بعد از سماع قرآن می‌خواندند. (همان: 367-368)

1- 5- 3- زکات

شیخ صفی بر پرداخت زکات اهتمام می‌ورزید. از دیدگاه شیخ زکات حق خداست و از پرداخت آن چاره‌ای نیست و صدقه مالی است که صرف فقرا و مهمانان زاویه می‌شود. (همان: 903) وی در پاسخ کسانی که به سبب صرف اموال شیخ به درویشان و دیگران، لزومی به پرداخت زکات از جانب شیخ نمی‌دیدند فرمود: «زکات به قول حق سبحانه تعالی اصناف زکات است و اگر در میان غله بماند و ما همچنان تصرف کنیم بی‌اخراج در مال دیگران کرده باشیم نه در مال خود و غاصب باشیم، سخاوت در مال خود باید نه در مال غیر.» (همان: 930-931) هنگام زکات دادن نیز پیمانه و وزن دقیق می‌کرد ولی در دیگر موارد بی حساب بخشش می‌کرد و می‌گفت: خداوند به ما بی حساب داده ما نیز باید بی حساب بدهیم. (همان: 931) شیخ سبب شیشه زدن گندم و ضایع شدن مال را عدم پرداخت زکات تلقی می‌کرد. (همان: 903) همچنین زمانی که موشها بر زراعت مستولی شده بودند، شیخ به جماعت فرمود «زکات مال و غله بدهید تا حق تعالی آفت‌ها از این غله باز دارد.» (همان: 614) در حکایت دیگر آمده است پیره زاهد هریزی کوشکی پر از گندم داشت ولی زکات نمی‌داد و مانع پرداخت آن نیز بود. چون نزد شیخ می‌آید، شیخ می‌گوید: «گندمی که زکاتش ندهند، هم موش ببرد و هم ضایع شود، در دنیاش بقایی نباشد و در آخرت عذابش باشد، اما اگر زکات بدهد در دنیا موشش نبرد و آنچه پیموده باشد، هیچش کم نیاید و در آخرت عذابش نباشد.» (همان: 631-632) شایان ذکر است که هرگز زکات نقدی برای شیخ صفی واجب نشده بود به استثنای یک بار که شیخ سیصد دینار به پیره جبرئیل سپرده و فراموش کرده بود. زمانی که مطلع می‌شود زکات آن را جدا کرده و تمام آن پول را در مجلس مهمانی صرف و قسمت می‌کند. چون مریدان از شیخ درخواست می‌کنند تا مقدار لازم را صرف سادات کرده و مابقی را برای خرج دیگر صرف کنیم، شیخ می‌گوید: «همه را تفرقه کنید به شکرانه‌ی آنک که چرا باید که چندین پیش ما بماند که زکات باید داد و در زمره‌ی مالداران باشیم.» (ابن بزاز، 1376: 930)

1-5-4- عبودیت

عبودیت بالاترین مقام است و خداوند در شب معراج پیامبر(ص) را عبد نامید، اگر نامی والاتر از عبودیت بود، خداوند بنده‌ی خاص خود را با آن نام می‌خواند. (پناهی، 1384: 179-180) شیخ صفی در تفسیر آیه‌ی «وَأَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ» عبودیت را والاتر از عبادت دانسته است؛ چنانکه بنده با پرستش خداوند از بندگی نفس خلاص می‌یابد و به یقین وصال حق نایل می‌شود. بعد از رهایی از بندگی نفس و تحقق آزادی، از روی حقیقت و اخلاص، بندگی بیشتر می‌کند، در این صورت خالص شده‌ی حق و بنده خاص خداوند محسوب می‌شود و خداوند نیز بنده‌ی منسوب خود را از تسلط نفس و شیطان بازمی‌دارد. (ابن بزاز، 1376: 465) در معنای ظاهری آیه‌ی فوق مراد از یقین، مرگ است. شیخ صفی نیز مراد از یقین را معرفت حق تعالی قلمداد کرده است به این صورت که «چون بنده تا آن غایت عبادت کرد و آزاد شد، بعد از این عبادت شکرانه کند أَقْلًا أَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا چنانکه پادشاهی را بنده‌ای بود که در خدمت وی پیر شده بود. پادشاه وی را آزاد کرد و از تکلیف خدمت خلیع العذار گردانید. روز دیگر پیشتر از همه به خدمتگاه آمد و وظیفه‌ی خدمت بیشتر از همه به جای آورد. سلطان فرمود که چون رقم حریت در جریده‌ی خدمت کشیده‌ام، این خدمت بر کجاست؟ بنده‌ی پیر گفت: تا اکنون خدمت و عبودیت بود، اکنون خدمت شکرانه است.» (همان: 466) به این ترتیب شیخ صفی عبادت شکرانه را بعد از خدمت و عبودیت دانسته است.

نتیجه گیری

اولین ادب با خداوند متعال معرفت است به عقیده‌ی شیخ صفی کسی خداوند را آنچنان که حق معرفت اوست، نمی‌شناسد بلکه به اندازه‌ی خود معرفت کسب می‌کند و آن کس که صافی‌تر، بصیرت‌ش بیشتر. از دیدگاه شیخ صاحب مشاهده از روی معرفت ادراک می‌کند و مقرب‌ی که به معرفت خداوند نایل شده است اگر گناه و ماسوی‌الله به دلش بی‌آورد یا خطور کند به عذاب بُعد، که سخت‌ترین عذابهاست، تعذیب خواهد شد. محبت از حقوق دیگر خداوند متعال و نتیجه‌ی معرفت است؛ شیخ صفی معتقد است که مواظبت بر ذکر مداوم، دل را در محبت حق تعالی مستغرق می‌کند و صوفی با چشیدن می‌محبت، از عشق مجازی به عشق حقیقی می‌رسد؛ زیرا این می‌، هستی او را می‌گیرد و به هستی عشق حقیقی می‌رساند. وی همانند مشایخ دیگر، مسأله‌ی عشق به خدا را مطرح کرده است و هدف عارف را از پرستش خداوند، عشق خداوند بیان کرده است نه به خاطر امید بهشت و ترس از جهنم. شیخ عشق‌بازی تقلیدی را دلیلی بر عشق حقیقی دانسته است و معتقد است می‌محبت، صوفی را از عشق تقلیدی به عشق حقیقی می‌رساند. از دیدگاه شیخ شوق، خوف و رجا و شکر ثمره‌ی محبت و احوال روحی محبان است همچنین ذکر، از ارکان طریقت شیخ صفی محسوب می‌شود. شیخ صفی، ذکر و «لا اله الا الله» را به شحنه و جاروب و شمشیر همانند کرده است. پیران طریقت نیز این تشبیهات را درباره‌ی «لا اله الا الله» بیان کرده‌اند؛ چنانکه گویی اصطلاح مشترک همه‌ی مشایخ بوده است. در این کتاب از «ذکر اول»، «ذکر دوم»، «ذکر سوم»، «ذکر خاص»، «ذکر ربانی» و «ذکر دل» نیز سخن به میان آمده است. در نهایت شیخ زاهد و شیخ صفی در اخلاق با خداوند متعال به رعایت آداب و سنن شریعت پایبند بوده و از کوچکترین احکام شرعی غافل نمی‌شدند و رعایت ظاهر شریعت را واجب می‌شمردند. در صفوة‌الصفا نه تنها بر پافشاری صوفیه بر فرایض تأکید می‌شود بلکه شواهدی بر گزاردن نوافل و پافشاری بر آن نیز وجود دارد.

منابع

- قرآن کریم (1384). ترجمه‌ی مکارم شیرازی، چاپ اول، قم: چاپخانه‌ی بزرگ قرآن کریم (اسوه).
- ابن بزّاز دبیلی (1376). *صفوة الصفا*، تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، تبریز: زریاب، چاپ دوم.
- انصاری، خواجه عبدالله (1372). *مجموعه رسائل خواجه عبدالله انصاری*، ج 1، تصحیح و مقابله‌ی 3 نسخه و مقدمه و فهرس از محمد سرور مولایی، تهران: توس، چاپ اول.
- پناهی، مهین (1378). *اخلاق عارفان*، تهران: روزنه، چاپ اول.
- (1384). *سبوی سبز*، تهران: دانشگاه الزهرا (س)، چاپ اول.
- دهخدا، علی اکبر (1377). *لغت‌نامه*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- سمعی، شهاب‌الدین احمد (1384). *روح الارواح فی شرح اسماء الملک الفتاح*، تصحیح نجیب مایل هروی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم.
- سهروردی، شهاب‌الدین (1386). *عوارف المعارف*، ترجمه ابومنصور بن عبدالمؤمن اصفهانی، به اهتمام قاسم انصاری، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم.
- طباطبایی مجد، غلامرضا (1376). *درد طلب (آراء و احوال شیخ صفی‌الدین اردبیلی)*، تبریز: نشر ابو.
- عطار نیشابوری، فریدالدین محمد (1384). *تذکره الاولیاء*، به کوشش امیر توکلی، تهران: بهزاد، چاپ نهم.
- غزالی، محمد (1368). *کیمیای سعادت*، به کوشش حسین خدیو جم، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ چهارم.
- (1377). *احیاء علوم الدین*، 4 ربع، ترجمه‌ی مؤید‌الدین محمد خوارزمی، به کوشش حسین خدیو جم، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ دوم.
- قشیری، عبدالکریم بن هوازن (1385). *رساله قشیریہ*، ترجمه ابوعلی حسن بن احمد عثمانی، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ نهم.
- کاشانی، عزالدین (1376). *مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه*، تصحیح جلال‌الدین همایی، موسسه نشر هما، چاپ پنجم.
- مستملی بخاری، ابو ابراهیم اسماعیل بن محمد (1363). *شرح التعرف لمذهب التصوف*، با مقدمه و تصحیح و تحشیه محمد روشن، اساطیر.

SID



سرویس های ویژه



سرویس ترجمه تخصصی



کارگاه های آموزشی



بلاگ مرکز اطلاعات علمی



سامانه ویراستاری STES



فیلم های آموزشی

کارگاه های آموزشی مرکز اطلاعات علمی



مقاله نویسی علوم انسانی

مقاله نویسی علوم انسانی



اصول تنظیم قراردادها

اصول تنظیم قراردادها



آموزش مهارت های کاربردی در تدوین و چاپ مقاله

آموزش مهارت های کاربردی در تدوین و چاپ مقاله